در تاریخ ۰۲ اسفند ۱۳۹۴
دروس بیع ـ شرایط عوضین

جلسه 73

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

به مناسبت شهادت حضرت زهرا(سلام الله علیها)

نسبت به حضرت زهرا(سلام الله علیها) که هویّت و حقیقت شیعه مرهون این حضرت است و استمرار و بقاء شیعه و همه چیز آن، به برکت حضرت زهرا(سلام الله علیها) است، با قطع نظر از اینکه ائمه(علیهم السلام)، اولاد این حضرت هستند (البته این را هم زباناً می‌گوئیم و الا بسیاری از حقایق در همین وجود دارد، اصلاً مسئله امامت و ائمه طاهرین(علیهم السلام) یک مسئله‌ی مهمی است. اصلاً در دین ما امامت به عنوان یک اصل مطرح است)، ولی شناخت خود حضرت زهرا(سلام الله علیها) و آگاهی پیدا کردن بر ابعاد وجودی آن حضرت، خودش یک میدان بسیار وسیعی است که انتهایی ندارد و انسان در آن به یک انتهایی نمی‌رسد.

ما باید حضرت زهرا(سلام الله علیها) را بیشتر بشناسیم، این ایام که عزاداری‌ها هست، در کنار این ظلم‌ها و ستم‌هایی که بر این حضرت شده، مصیبت‌های بزرگی که بر حضرت وارد شده، ما یک مقداری مقام حضرت را بیشتر بشناسیم، در کتاب بحار الانوار (جلد 43 که عمده‌اش مربوط به حضرت زهرا(سلام الله علیها) است)، روایاتی وجود دارد که انسان از عظمت و شخصیتی که حضرت دارد، مبهوت می‌ماند. روایتی را که می‌خواهم بخوانم مضمونش را زیاد شنیدید، اما بعضی از نکات در این روایت وجود دارد که توجه به آنها بسیار لازم است.

روایتی در فضیلت حضرت زهرا(سلام الله علیها)

مرحوم مجلسی این روایت را در کتاب بحار الانوار از تفسیر فرات نقل می‌کند: «مُوسَى بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُحَارِبِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ(ع) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ»؛ امام حسین(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند، «قَالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه و آله) مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدْرُونَ لِمَا خُلِقَتْ فَاطِمَةُ»[1]، این یک مطلبی بوده که ابتدا به ساکن پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده و کسی سؤالی از رسول خدا نکرده است. حضرت می‌فرماید می‌دانید زمانی که فاطمه خلق شد، کیفیت خلقت این بانو چگونه بوده است؟ «قَالُوا اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ»؛ ما نمی‌دانیم، خدا و رسول خدا اعلم است، فرمود: «خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً»؛ فاطمه زهرا(سلام الله علیها) به عنوان یک انسیه‌ی فقط خلق نشده، مرکب از حورا و انسیه است یعنی خلقت حضرت با سایر مخلوق‌ها فرق دارد، کیفیت خلقتش با سایر مخلوقین فرق دارد، مخلوقین تمحض در انسی بودن دارند، تمحض در انسانی بودن دارد، اما این وجود مرکب است از حورا بودن و انسی بودن.

«قَالَ خُلِقَتْ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ»؛ پیامبر فرمود از عرق جبرئیل و زغب او خلق شده است (در لغت وقتی می‌گوید «زغب الصبی أو زغب الفرخ»[2]، به پرهای ریزی که در بدن جوجه وجود دارد می‌گویند). «قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُ] أَشْكَلَ اشتكل ذَلِكَ] عَلَيْنَا تَقُولُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ لَا إِنْسِيَّةٌ ثُمَّ تَقُولُ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ»؛ (پیامبر دو مطلب فرمود 1) «خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً»، 2) «خُلِقَت مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ») اصحاب عرض کردند یا رسول الله! مسئله خیلی مشکل شد، قضیه چیست؟

«قَالَ إِذاً أَنَا أُنَبِّئُكُمْ أَهْدَى إِلَيَّ رَبِّي تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ»؛ حضرت فرمود الآن قضیه را به شما خبر می‌دهم. خدای تبارک و تعالی یک تفّاحه و سیبی را از بهشت به من اهداء فرمود. «أَتَانِي بِهَا جَبْرَئِيلُ فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ»؛ جبرئیل این سیب را به صدر (سینه) خودش چسباند، «فَعَرِقَ جَبْرَئِيلُ(ع) وَ عَرِقَتِ التُّفَّاحَةُ»؛ جبرئیل عرق کرد و قطراتی هم بر این سیب قرار گرفت، «فَصَارَ عَرَقُهُمَا عَرَقُهَا شَيْئاً وَاحِداً»؛ عرق هر دو یکی شد. ببینید توجه به این است که جبرئیل این سیب را با این کیفیت آورده یعنی این سیب را به صورت یک شیء معمولی نیاورده و در دستش قرار بدهد بیاورد. این نکته را می‌شود از آن استفاده کرد که انسان یک تحفه‌ی بزرگی که دارد و خیلی برایش احترام قائل است را، به سینه‌اش می‌چسباند.

«ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللهَ أَهْدَى إِلَيْكَ تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ»؛ جبرئیل می‌گوید خدای تبارک و تعالی سیبی را از بهشت برای شما اهدا کرده است. «فَأَخَذْتُهَا فَقَبَّلْتُهَا وَ قَبَّلْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا عَلَى عَيْنِي وَ ضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي»؛ یعنی چقدر جبرئیل بر این سیب تکریم و احترام قائل شده، به عنوان یک غذای معمولی و یا بهشتی که از عالم بالا می‌آید، غذای بهشتی برای مریم(سلام الله علیها) هم آمد یا برای بعضی دیگر هم این غذای بهشتی می‌آید، اما اینکه جبرئیل این غذا را به این وضع می‌آورد، نشان‌گر اهمیت مطلب است.

«ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ كُلْهَا»؛ جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این سیب را بخور، «قُلْتُ يَا حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ هَدِيَّةُ رَبِّي تُؤْكَلُ»؛ پیامبر ابتدا می‌فرماید این هدیه‌ی خدای تبارک و تعالی به من است و هدیه را باید حفظ کرد و نباید آن را بخورم، «قَالَ نَعَمْ قَدْ أُمِرْتَ بِأَكْلِهَا» تو مأموری به اکل این هدیه.

باز پیامبر می‌فرماید: «فَأَفْلَقْتُهَا»؛ این سیب را شکافتم و باز کردم «فَرَأَيْتُ مِنْهَا نُوراً سَاطِعاً»؛ (یعنی سیب را که رسول خدا دو قسمت کرد)، یک نور ساطعی را من دیدم و باز عجیب این است که «فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ» از این نور وحشت کردم، یعنی اینقدر این نور عظمت داشت (نوری که در این سیب بوده) و از این نور و این سیب، بناست که فاطمه‌ی زهرا(سلام الله علیها) به دنیا بیاید. تعبیر رسول خدا (که عقل اول است و بعد از خدای تبارک و تعالی نوری فوق او نیست) می‌گوید «فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ».

«قَالَ كُلْ فَإِنَّ ذَلِكَ نُورُ الْمَنْصُورَةِ فَاطِمَةَ»؛ جبرئیل عرض کرد این را بخور، در این سیب نور فاطمه است، «قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ الْمَنْصُورَةُ؟ قَالَ جَارِيَةٌ تَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ وَ اسْمُهَا فِي السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةُ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ»؛ چرا در آسمان به او منصوره می‌گویند و در زمین فاطمه می‌گویند؟ (اینجا دیگر علت اینکه در آسمان به او منصوره می‌گویند را ذکر نکرده، ولی در روایات دیگر ذکر شده)، فقط می‌فرماید: «قَالَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ فَطَمَتْ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ»؛ شیعیان فاطمه زهرا(سلام الله علیها) از نار جدا شدند و شیعیان را از آتش جدا می‌کند منتهی در ادامه‌اش دارد «وَ فُطِمُوا أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا»، این خیلی نکته‌ی مهمی است یعنی اعداء حضرت از حبّ حضرت جدا و محروم شده‌اند یعنی دشمنان هیچ وقت نمی‌توانند حبّ فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را در درون خودشان ایجاد کنند. دشمنان می‌گویند فاطمه زهرا(سلام الله علیها) هم یک زنی مثل سایر زنها بوده است.

این حبی که در اینجاست نه آن حبی است که ما نسبت به افراد معمولی داریم، حب نسبت به فاطمه زهرا(سلام الله علیها) «بما

لها من المقام»؛ با این مقامی که دارد از این جهت که چنین خلقت نورانی دارد که حبّ رسول خدا(صلی الله علیه و آله)به فاطمه(سلام الله علیها) هم بر همین اساس بود، اینکه فاطمه(سلام الله علیها) را می‌بوسید و می‌بویید، می‌فرمود من بوی بهشت را از زهرای خودم استشمام می‌کنم، این حب مراد است و تأکیدم این است که این حب را در خودمان زیاد کنیم، این عظمت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را روز به روز برای خودمان بیشتر در فکر و ذهن‌مان قرار بدهیم. هر سال که می‌گذرد، فاطمیه را باشکوه‌تر برگزار کنیم، نسبت به بیان مقامات حضرت زهرا(سلام الله علیها)، خانواده‌های خود و نسل امروز را بیشتر آگاه کنیم.

بحث از اینکه یک عده بیایند اشکالات احمقانه‌ای کنند و بگویند آن زمان مثلاً در بوده یا نبوده؟! بحث فوق این حرف‌هاست، فاطمه زهرا(سلام الله علیها) یک موجود و مخلوقی این چنینی است که از خلقتش گرفته و سایر مناقب و فضائلی که حضرت دارد، مگر می‌شود یک مسلمان به این موجود توجه پیدا نکند؟ مگر می‌شود شیعه نسبت به فاطمه زهرا(سلام الله علیها) بی‌تفاوت باشد، یک چنین وجودی چقدر بعد از پدرش عمر کرده؟ جامعه اسلامی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله)چه کرد که یک چنین وجودی باید در یک مدت کوتاهی به شهادت برسد؟ اینها مسئله‌ی مسلمی است.

من سال‌های گذشته هم گفتم، باید «فاطمه شناسی» یکی از درس‌های حوزه باشد، هر طلبه و هر کسی که در حوزه اشتغال دارد، اطلاعاتش درباره حضرت زهرا(سلام الله علیها) باید قوی باشد، وقتی می‌گویند حضرت زهرا(سلام الله علیها) معصوم بوده و مقام عصمت دارد، تردید نداشته باشد و برایش جای سؤال نباشد. مقامات علمی حضرت زهرا(سلام الله علیها)، تسلطی که حضرت بر قرآن داشته، شما ببینید در خطبه‌ای که در مسجد قرائت کرده، یک زنی که چند روز از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله)گذشته و مصیبت زده است، چقدر به آیات قرآن تمسک می‌کند؟! مگر می‌شود یک آدم عادی اینقدر به آیات قرآن در یک خطبه تمسک کند؟! اینها برای این خلقت نوری است، ما روایاتی داریم در اینکه کیفیت علم حضرت زهرا(سلام الله علیها) چگونه بوده؟ و چگونه ارتباط با ماورای این عالم داشته است؟ برای ازدیاد علمش، محدثه بودن، مصحف حضرت زهرا(سلام الله علیها) از چیزهایی است که باید خوب بدانیم و نباید از کنارش بگذریم.

این ایام فاطمیه ایامی است که ما اگر بخواهیم به خدا نزدیک شویم، با شناخت حضرت زهرا(سلام الله علیها) میسر خواهد بود. تقرب به خدا بدون اعتراف به مقام حضرت زهرا(سلام الله علیها) ممکن نیست. این یک مطلبی است که برای ما اظهر از شمس است، تقرب به خدا بدون شناخت این بانو امکان ندارد، باید عزاداری‌ها مفصل‌تر از گذشته باشد و نباید در عزاداری فاطمیه چیزی کم شود، بگوئیم امسال یک مقدار کمتر باشد، اگر شیعه بخواهد بماند و رشد کند، باید این عزاداری‌ها مفصل‌تر باشد، ما یک چنین شخصیتی را از دست دادیم، چه ظلم‌هایی بر این شخصیت شده که اصلاً قابل انکار نیست.

در این ایام انسان گاهی اوقات همین کتاب بحار را بردارد روایات را مرور کند، روایاتی که درباره حضرت زهرا(سلام الله علیها) وارد شده، ان شاء الله که همه ما مشمول شفاعت این حضرت قرار بگیریم. «و في السماء المنصورة ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ فِي كِتَابِهِ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ بِنَصْرِ فَاطِمَةَ(سلام الله علیها)»؛ چون همه مورد نصر حضرت زهرا(سلام الله علیها) قرار می‌گیرند، این چنین است.

ادامه دیدگاه مرحوم امام درباره روایت سماعه

مرحوم امام در روایت سماعه فرمودند متّبع در اعتماد بر إخبار بایع، این روایت سماعه[3] است. ایشان در ادامه به بیان یک مناقشه می‌پردازد که باید ببینیم می‌توانیم جواب بدهیم یا خیر؟ و آن مناقشه این است که ظاهر این روایت این است که آن کسی که می‌خواهد اعتماد بر إخبار بایع کند، اصل کِیل و اصل وزن را باید احراز کند، حال «بطریقٍ عقلائیٍ أو شرعیٍ»، یعنی از یک راهی باید احراز کند که این بایع کِیل کرده، منتهی آنچه در این روایت هست این است که می‌گوید حال که إخبار به مقدار کِیل می‌کند، این مقدار را شما بپذیرید، یعنی درباره روایت سماعه بگوئیم: «إخبار البایع حجةٌ فی مقدار الکیل»، اصل اینکه ما بدانیم

این کیل و وزن کرده، آن را به یک طریق عقلائی یا طریق شرعی باید احراز کنیم.

در روایت سماعه آمده است: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وُزِنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً»، مرحوم امام به این قسمت «قد کیل و وزن» استناد کرده است یعنی «قد احرز اصل الکیل و اصل الوزن» یعنی شما می‌روید سراغ یک بایعی و چیزی می‌خری، طعامی را از یک بایعی که «قد کیل و وزن تشتری منه مرابحةً، فلا بأس إن اشتریته منه و لم تکله و لم تزنه»، امام(علیه السلام) می‌فرماید اگر او بگوید این چند کیل است و چه مقدار وزن است؟ دیگر کِیل یا وزنش را انجام ندهی «لا بأس».

مرحوم امام می‌فرماید: «أنّ الظاهر منها، لزوم إحراز أصل الوزن و الکیل بطریق عقلائيّ أو شرعيّ، لا بنفس إخبار البائع، و بعد إحرازه، یکون إخباره بمقدار الأکیال کافیاً في صحّته»، لذا می‌فرماید این «قد کیل و وزن»، ظهور در این مطلب دارد. ایشان در ادامه خودشان در «إلا أن یقال» چند جواب می‌دهند؛

پاسخ اول: این است که مستند ما در اعتماد بر إخبار بایع، فقط این روایت سماعه نیست، بلکه در اینجا به روایت محمد بن حمران یا مرسله‌ی ابن بکیر اشاره می‌کنند، در روایت محمد بن حمران یا مرسله‌ی ابن بکیر دیگر عبارت «قد کیل و وزن» نیامده است.

پاسخ دوم: اصلاً تفکیک بین اینها «بعیدٌ فی الغایة» یعنی «إنّ التفصیل بین أصل الکیل و مقداره مع کونه مخالفاً لمعقد محکيّ الاتفاق و عدم الخلاف المتقدّمین بعید في الغایة»، ما بیائیم تفصیل کنیم بین اصل کیل و مقدار کیل بعید است.

پاسخ سوم: این تفصیل با آن اجماعی که ما گفتیم، مخالفت دارد؛ زیرا اول بحث هم مرحوم شیخ انصاری و هم به تبعشان مرحوم امام، از تذکره و از یک کتاب دیگر نقل اجماع می‌کنند بر اینکه إخبار بایع کافی است و تفصیل هم نمی‌دهند إخبار بایع بأصل الکیل یا بمقدار الکیل.

پاسخ چهارم: می‌فرماید: «لا ینعقد فی الاذهان من الموثقه»، در اذهان عرفی هنگامی که این موثقه را می‌خوانند، تفکیک بین اصل کِیل و مقدار کیل نمی‌آید، «بل الظاهر أن ذلک فی مقابل الجزاف بعدم الکیل أو الوزن کما فی سؤاله فیکون المراد من الجواب جواز الرضا بکیله و جواز الاتکال علی قوله»؛ در مقدار، این «قد کیل او وزن» است نه اینکه بگوئیم این را به اصل کیل (که به یک طریق عقلایی علم دارد) بزنیم و مقدار کیل را گفته که از این خبر بایع گرفته شود.[4]

با این چهار جوابی که مرحوم امام دادند، این مناقشه برطرف می‌شود.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «مُوسَى بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُحَارِبِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(ع) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ(صلى الله عليه و آله)مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدْرُونَ لِمَا خُلِقَتْ فَاطِمَةُ قَالُوا اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً قَالَ خُلِقَتْ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ [إِنَّهُ] أَشْكَلَ [اشتكل ذَلِكَ] عَلَيْنَا تَقُولُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ لَا إِنْسِيَّةٌ ثُمَّ تَقُولُ مِنْ عَرَقِ جَبْرَئِيلَ وَ مِنْ زَغَبِهِ قَالَ إِذاً [أَنَا] أُنَبِّئُكُمْ أَهْدَى إِلَيَّ رَبِّي تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ أَتَانِي بِهَا جَبْرَئِيلُ فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ فَعَرِقَ جَبْرَئِيلُ(ع) وَ عَرِقَتِ التُّفَّاحَةُ فَصَارَ عَرَقُهُمَا [عَرَقُهَا] شَيْئاً وَاحِداً ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللهَ أَهْدَى إِلَيْكَ تُفَّاحَةً مِنَ الْجَنَّةِ فَأَخَذْتُهَا فَقَبَّلْتُهَا [وَ قَبَّلْتُهَا فَقَلَبْتُهَا] وَ وَضَعْتُهَا عَلَى عَيْنِي وَ ضَمَمْتُهَا [و ضمنتها] إِلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ كُلْهَا قُلْتُ [يَا] حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ هَدِيَّةُ رَبِّي تُؤْكَلُ قَالَ نَعَمْ قَدْ أُمِرْتَ بِأَكْلِهَا

فَأَفْلَقْتُهَا فَرَأَيْتُ مِنْهَا نُوراً سَاطِعاً فَرِعْتُ [فَفَزِعْتُ] مِنْ ذَلِكَ النُّورِ قَالَ كُلْ فَإِنَّ ذَلِكَ نُورُ الْمَنْصُورَةِ فَاطِمَةَ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ الْمَنْصُورَةُ قَالَ جَارِيَةٌ تَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ [وَ] اسْمُهَا فِي السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةُ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ [قُلْتُ] وَ لِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةً وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ [لِأَنَّهُ] فَطَمَتْ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ فُطِمَتْ [فطموا] أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ فِي كِتَابِهِ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ بِنَصْرِ [ينصر] فَاطِمَةَ(ع)» تفسير فرات الكوفي، ص: 321، ح435؛ عنه بحار الأنوار (ط ـ بيروت)، ج43، ص: 18، ح17.

[2] «(زَغِبُ) الشَّعْرِ و رَقَبَةٌ (زَغْبَاءُ) و (زَغِبَ) الْفَرْخُ (زَغَباً) مِنْ بَابِ تَعِبَ صَغُرَ رِيشُهُ و (زَغِبَ) الصَّبِيُّ نَبَتَ (زَغَبُهُ).» المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج2، ص: 253.

[3] «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُكَالُ وَ يُوزَنُ هَلْ يَصْلُحُ شِرَاؤُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ وَ لَا وَزْنٍ فَقَالَ أَمَّا أَنْ تَأْتِيَ رَجُلًا فِي طَعَامٍ قَدْ كِيلَ وَ وُزِنَ تَشْتَرِي مِنْهُ مُرَابَحَةً فَلَا بَأْسَ إِنِ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ وَ لَمْ تَكِلْهُ وَ لَمْ تَزِنْهُ إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي الْأَوَّلُ قَدْ أَخَذَهُ بِكَيْلٍ أَوْ وَزْنٍ وَ قُلْتَ لَهُ عِنْدَ الْبَيْعِ إِنِّي أُرْبِحُكَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ رَضِيتُ بِكَيْلِكَ وَ وَزْنِكَ فَلَا بَأْسَ.» التهذيب 7- 37- 158؛ عنه وسائل الشيعة، ج17، ص: 346، ح22716-7.

[4] «و هنا مناقشة في الموثّقة، و هي أنّ الظاهر منها، لزوم إحراز أصل الوزن و الكيل بطريق عقلائيّ أو شرعيّ، لا بنفس إخبار البائع، و بعد إحرازه، يكون إخباره بمقدار الأكيال كافياً في صحّته، و لو قلنا: بإطلاقها في قبول قوله في عدد المكاييل، لم تدلّ علىٰ قبول قوله في تحقّق الكيل، فلا بدّ من إحرازه بالعلم أو البيّنة، و كفاية إخباره و لو حصل منه الوثوق محلّ إشكال؛ فإنّ الموضوعات لا تثبت إلّا بالبيّنة. إلّا أن يقال: إنّ كفاية قوله في تحقّق أصل الكيل إذا كان ثقة، أو حصل الوثوق به، و عدم الحاجة في ذلك إلى البيّنة، تظهر من بعض الروايات الأُخر، مثل موثّقة حمران، و مرسلة ابن بكير، علىٰ كلا الاحتمالين فيها، و إنّ التفصيل بين أصل الكيل و مقداره مع كونه مخالفاً لمعقد محكيّ الاتفاق و عدم الخلاف المتقدّمين بعيد في الغاية، بل لا ينقدح في الأذهان من الموثّقة. بل الظاهر أنّ ذلك في مقابل الجزاف و عدم الكيل و الوزن، كما في سؤاله، فيكون المراد من الجواب ظاهراً جواز الرضا بكيله، و جواز الاتكال علىٰ قوله، فتدبّر و تأمّل.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 389ـ385.